

## داستانِ اسراء و معراج

اسراء به معنای «شبانۀ سفر دادن» و معراج به معنای «عروج کردن» و «بالا رفتن» است. نردبان را نیز معراج گویند. در فرهنگ اسلامی، «اسراء» به معنای برده شدنِ شبانۀ پیامبر اکرم از مکه به اورشلیم (بیت المقدس) است، و «معراج» برده شدنِ او از اورشلیم به آسمانها تا آسمانِ هفتم به راهنمایی و همراهی جبرئیل.

زمان اسراء و معراج در روایت‌هایی که بنا بر یادآوری‌های اصحاب پیامبر گزارش شده است، حدود یکسال و نیم پیش از هجرت پیامبر به مدینه بوده است. یک سال و نیم پیش از هجرت مصادف است با ماهِ رمضان، یعنی همان ماهی که در غارِ حراء برای نخستین بار وحی بر پیامبر نازل شد. ولی نه خود پیامبر به کسی گفته که در چه ماه و روزی به اسراء و معراج برده شده، و نه کسی از اصحابش به یاد می‌آورده که در چه ماه و روزی بوده است. روایت‌هایی که روز و ماه را مشخص کرده‌اند اندکی آشفته و ناهمخوان‌اند. آنچه به یاد می‌آوردند چنین بود: یک سال و چندماه پیش از هجرت،<sup>۱</sup> در پنجاه و یکمین سال عمر پیامبر و چندی پس از بازگشت او از طائف،<sup>۲</sup> پس از رفتن پیامبر به طائف و بازگشتش به مکه،<sup>۳</sup> شبِ هفتمِ رمضان ۱۸ ماه پیش از هجرت؛ و در روایتِ بی‌سندی ۱۷ ربیع الاول یک سال پیش از هجرت آمده است،<sup>۴</sup> ولی این آخری را اهل سیره نپذیرفته‌اند. اصحاب پیامبر تأکید کرده‌اند که نمازهای پنج‌گانه روزانه پس اسراء و

---

(۱) انساب الاشراف: ۱/ ۲۹۹.

(۲) التنبیه و الاشراف: ۲۱۶.

(۳) منتظم: ۳/ ۲۵-۲۶.

(۴) ابن سعد: ۱/ ۲۱۳ و ۲۱۴.

معراج بر مؤمنین واجب و اوقاتش توسط جبریل تعیین شد؛<sup>۵</sup> و درگذشت ابوطالب و خدیجه پیش از اسراء و معراج و پیش از نزول حکم و جوب نمازهای پنج‌گانه اتفاق افتاد.

عمده گزارش مربوط به اسراء و معراج از زبان شخص پیامبر نقل شده است. بیشتر روایتها براساس پرسشهایی است که بعدها اصحاب پیامبر در مدینه از او می‌کرده‌اند و او به هر کدام از آنها پاسخ می‌داده است. سپس اصحاب سیره شنیده‌ها و یادداشت‌های این و آن را گرد آورده و بازنویسه‌اند. راویان داستان اسراء و معراج عبدالله ابن مسعود، انس ابن مالک، ابوسعید خُدَری، عائشه، اُم هانی، حسن بصری، ابن شهاب زُهری و قتاده هستند. حسن بصری و ابن شهاب زُهری و قتاده از بزرگ‌ترین فقها و قرآن‌شناسان سده نخست هجری‌اند؛ انس ابن مالک و عبدالله ابن مسعود و ابوسعید خُدَری از نزدیک‌ترین یاران پیامبر و فرمان‌بران او بودند؛ عائشه همسر پیامبر بود؛ و اُم هانی کسی بود که پیامبر در خانه او خفته بود و پس از بیدار شدنش موضوع رفتنش به اسراء و معراج را برایش بازگفت. این اُم هانی دختر ابوطالب و خواهر امام علی و زن هُبَیره ابن ابی‌وهب مخزومی (پسر عموی ابوجهل) بود. هُبَیره از دشمنان سرسخت پیامبر بوده ولی در آن هنگام در سفر چارواداری بوده است.

روایتی از زبان ام هانی می‌گوید که «پیامبر آن شب در خانه من خوابیده بود». و روایتی می‌گوید که پیامبر آن شب در حجر (کنار کعبه) خوابیده بود. داستان معراج بنا به نوشته طبری به روایت انس ابن مالک به‌آنگونه که از پیامبر شنیده بوده چنین آغاز می‌شود:

پیامبر در کنار کعبه خوابیده بود. دیگرانی نیز خوابیده بودند؛ زیرا در آن زمان بسیاری از مردها در کنار کعبه می‌خوابیدند. دوتا فرشته آمدند، یکی جبرئیل و دیگری میکائیل؛ و به هم گفتند: درباره کدماشان به ما

دستور داده‌اند؟ یکی شان گفت: دربارهٔ سرورشان. و رفتند و از پشت دیوار کعبه بازآمدند، و این بار سه‌تا بودند. در حالی که پیامبر در خواب بود او را برپشت خوابانند، شکمش را دریدند، آب زمزم را آوردند و شکمش را شستشو دادند و آن را از شرک و نادانی و گمراهی پاک کردند. سپس تشتی زرین آوردند که پر از حکمت و ایمان بود و شکمش را با حکمت و ایمان انباشتند و بعد از آن او را به آسمان بردند.<sup>۶</sup>

این حدیث را ابن اسحاق به نقل از شنیده‌های مردم مدینه تکمیل کرده، و ابن هشام چنین بازنویسی کرده است:

پیامبر گوید: در حالی که در حجر خوابیده بودم جبریل آمد و بانوک پایش به من زد؛ برخاستم ولی چیزی را ندیدم و به بستر برگشتم. باز آمد و بانوک پایش به من زد و برخاستم و چیزی ندیدم و به بستر برگشتم. برای بار سوم آمد و بانوک پایش به من زد و برخاستم. بازویم را گرفت و مرا بیرون برد. بر در مسجد الحرام یک چارپای سفیدرنگی را دیدم که چیزی شبیه قاطر و خر بود، و در دو طرف رانهایش دوتا بال بود که با پایش تکانشان می‌داد و دستش را به نوک بالها می‌زد. وقتی به آن نزدیک شدم که سوارش شوم چموشی کرد. جبریل دستش را بر پشت او زد و گفت: «ای بُراق! از این کاری که می‌کنی شرم نداری؟ والله که پیش از این هیچ کدام از بندگانِ الله ارجمندتر از محمد بر تو سوار نشده است.» بُراق از شرمندگی خیس عرق شد و برجایش قرار گرفت و سوارش شدم.<sup>۷</sup>

جبریل سپس پیامبر را سواره به مسجد اقصیٰ (معبد سلیمان در اورشلیم) برد. این مسجد در آن زمان قبله‌گاه پیامبر و مؤمنین بود. در آنجا پیامبر دید که

(۶) تاریخ طبری: ۱/ ۵۳۶.

(۷) ابن هشام: ۲/ ۴۸ - ۴۹. تفسیر طبری: ۸/ ۴ و ۵.

ابراهیم و موسی و عیسی و چندتن دیگر از انبیای ابراهیمی به انتظار او نشسته‌اند تا پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر پیش نماز شد و همگی با او نماز گزار شدند. آنجا سه ظرف برای پیامبر آوردند که در یکی آب بود، در دیگری شیر، و در سومی خمر. ابن هشام از زبان حسن بصری می‌نویسد:

پیامبر به راه افتاد و جبرئیل با او به راه افتاد تا او را به بیت المقدس برد. در آنجا ابراهیم و موسا و عیسا و چندتن دیگر از پیامبران را دید. پیامبر پیشنماز شد و آنها پشت سرش نماز گزار شدند. سپس دو ظرف برای او آوردند که در یکی شیر و در دیگری خمر بود. پیامبر ظرف شیر را گرفت و ظرف خمر را برنداشت. جبرئیل به او گفت: ای محمد! به فطرت راه یافتی، و امت نیز راه یافتند، و خمر بر شما حرام شد.<sup>۸</sup>

پیامبر گوید: شنیدم که کسی می‌گفت: «اگر خمر را بردارد خودش و امتش به گمراهی خواهند افتاد، اما اگر شیر را بردارد خودش و امتش هدایت خواهند شد.» چون شیر را نوشیدم جبرئیل گفت: «ای محمد! تو راه یافتی و امت نیز هدایت شدند.»<sup>۹</sup>

چون کارم در بیت المقدس تمام شد معراج (یعنی نردبان) را آوردند. من چیزی زیباتر از آن را تا آن هنگام ندیده بودم؛ و آن همان است که مِیْتِ شما وقتی می‌میرد نگاهش را به دنبالش می‌فرستد. پس همراه مرا بالا برد تا به یکی از دروازه‌های آسمان رسیدیم که نامش بَابُ الْحَفْظَةِ (دروازه نگهبانان) است. نگهبان دروازه فرشته‌ئی به نام اسماعیل است، ۱۲ هزار فرشته در زیر دست اویند و هر فرشته ۱۲ هزار فرشته در زیر دست دارد. چون به آسمان زیرین وارد شدم فرشتگان با خوش رویی به استقبال آمدند و بالهای پر خنده به من خوش آمد گفتند. یکی از فرشته‌ها

(۸) همان: ۴۸.

(۹) ابن هشام: ۴۸/۲. تفسیر طبری: ۸/۶، ۷، ۱۲ و ۱۵.

خوش رو نبود و لبخند نزد. از جبریل پرسیدم: «این کیست که به من خوش آمد گفت ولی لبخند نزد، و من تا کنون هیچ انسانی مثل او را ندیده‌ام؟» جبریل گفت: «اگر او برای کسی پیش از تو لبخند زده بود یا می‌خواست پس از تو برای کسی لبخند بزند برای توهم لبخند می‌زد. او هیچ‌گاه لبخند نمی‌زند. او مالک است سرپرستِ جهنم.» گفتم: «آیا به او دستور می‌دهی تا آتش جهنم را به من نشان دهد؟» گفت: «می‌گویم.» و به مالک گفت: «آتش را به محمد نشان بده!» او سرپوش را از آتش برگرفت و آتش زبانه کشید و چندان به هوا بلند شد که گمان کردم هرچه را که می‌بینم فروخواهد خورد. گفتم: «به او دستور بده تا به جای خودش بازش گرداند.» به او دستور داد و آتش به جای اولش برگشت، و وقتی برمی‌گشت مثل افتادن سایه بود. چون به جای خودش برگشت او سرپوش را باز نهاد.<sup>۱</sup>

چون وارد آسمان اول شدم مردی را نشسته دیدم که ارواح فرزندان آدم را بر او عرضه می‌کردند. چون روح نیکوکاری به او عرضه می‌شد می‌گفت: «روحی خوشبو است که از جسدی خوشبو بیرون آمده است.» و چون روح بدکاری به او عرضه می‌شد می‌گفت: «اُف! روحی پلید است که از جسدی پلید بیرون آمده است.» از جبریل پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این پدرت آدم است.» در آنجا مردانی را دیدم که پشت‌هایشان چون کوهان شتر بود و تکه‌پاره‌های آتش مثل گرزهای گران در دستشان بود و به درون دهانشان می‌افکندند و از سوراخ زیرینشان بیرون می‌آمد. گفتم: «اینها کیستند؟» گفت: «اینها کسانی‌اند که اموال یتیمان را خورده بوده‌اند.» سپس مردانی را دیدم که چنان شکم‌هایی داشتند که هیچ‌گاه مانند‌شان را ندیده‌ام. آنها مثل آل فرعون بودند. مثل شترهای

تشنه رانده می شدند و به آتش عرضه می شدند و پا بر پشتشان نهاده می شد و نمی توانستند از جایشان تکان بخورند. پرسیدم: «اینها کیستند؟» گفت: «اینها رباخواران اند.» سپس مردانی را دیدم که گوشتِ فربه خوشبو و گوشتِ لاغر گندیده در برابرشان نهاده شده بود، گوشتِ لاغرِ گندیده می خوردند و به گوشتِ فربه خوشبو دست نمی زدند. پرسیدم: «اینها کیستند؟» گفت: «اینها زنهایی را که الله برایشان حلال کرده و می کنند و دنبال زنهایی می روند که الله برایشان حرام کرده است.» سپس زنهایی را دیدم که از پستانهایشان آویزان بودند. گفتم: «اینها کیستند؟» گفت: «اینها فرزندان را زائیده اند که فرزندان شوهرانشان نبوده اند.»<sup>۱۱</sup>

چون وارد آسمانِ دوم شدم خاله زاده ها عیسی، ابن مریم و یحیی، ابن زکریا را دیدم. سپس مرا به آسمان سوم برد. مردی را آنجا دیدم که چهره اش مثل ماه تمام بود. گفتم: «این کیست؟» گفت: «این برادرت یوسف پسر یعقوب است.» سپس مرا به آسمان چهارم برد. مردی را دیدم و چون پرسیدم گفت: «ادریس است.» سپس مرا به آسمان پنجم برد. در آنجا پیرمردی سر و ریش سفید باریش بزرگ دیدم که تا کنون پیرمردی زیباتر از او را ندیده ام. پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این هارون پسر عمران (برادر موسی) است که در قومش محبوبیت دارد.» سپس مرا به آسمان ششم برد. در آنجا مردی گندم گون و بلند قامت با بینی نیم کشیده که نوکش به طرف بالا کشیده شده بود را دیدم. پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این برادرت موسی پسر عمران است.» سپس مرا به آسمان هفتم برد. در آنجا کامل مردی را دیدم که در کنار دروازهٔ بیت المعمور روی کرسی نشسته بود؛ و بیت المعمور خانه‌ئی است که هر روز ۷۰ هزار فرشته

واردش می‌شوند و تا قیامت به آن بر نمی‌گردند. او شباهت کامل به من داشت و من به او. پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این پدرت ابراهیم است.»<sup>۱۲</sup>

عبدالله ابن مسعود - بر اساس آنچه از زبان پیامبر شنیده بوده - گوید: وقتی پیامبر را جبریل به یکی از آسمانها می‌برد و اجازه ورود می‌طلبد، فرشتگان می‌گفتند: چه کسی همراه دارد! می‌گفت: محمد است. می‌گفتند: «مگر مبعوث شده است؟» می‌گفت: «آری!» می‌گفتند: «دوست و برادرمان خوش آمد!» به همین سان او را بالا برد تا به آسمان هفتم و به حضور پروردگار رسید؛ و در آنجا روزی ۵۰ نوبت نماز بر او مقرر شد.<sup>۱۳</sup>

پیامبر به این گونه آسمان به آسمان به راهنمایی جبریل رفت تا به آسمان هفتم رسید که جایگاه عرش الله بود. او در آسمان هفتم چیزهایی را دید که پائین تر در آیات سوره نجم می‌خوانیم. و پس از آنکه عظمت پروردگارش را در آسمان هفتم و بسیاری چیزها که نشانه قدرت الله بود را در آسمانهای دیگر دید به زمین برگردانده شد.

پیامبر گوید: پس رو به بازگشت نهادم. در راه به موسی رسیدم که بهترین یار شما بوده است. موسی پرسید: «چند نوبت نماز بر تو مقرر شده است!» گفتم: «روزی ۵۰ نوبت.» گفت: «نماز سنگین است و امت تو ضعیف‌اند. برگرد و از پروردگارت تقاضا کن تا بر تو و امت تخفیف دهد.» پس برگشتم و از الله تقاضای تخفیف کردم. ۱۰ نوبت به من تخفیف داد. باز چون به موسی رسیدم همچون بار گذشته با من سخن گفت، و باز گشتم و پروردگارم این بار هم ۱۰ نوبت دیگر به من تخفیف

(۱۲) ابن هشام: ۵۶/۲. تفسیر طبری: ۱۳/۸.

(۱۳) ابن هشام: ۵۷/۲.

داد. هر بار که برمی گشتم موسی می گفت: «برگرد و از پروردگارت تقاضای تخفیف کن.» چندان برگشتم تا آنگاه که پروردگارم از نوبت نمازها کاست و به ۵ نوبت رساند. باز هم چون به نزد موسی برگشتم مثل بارهای پیشین به من گفت. گفتم: «چندان به نزد پروردگارم برگشتم و چندان از او تقاضای تخفیف کردم که شرمم می آید بیش از این به نزدش برگردم.»<sup>۱۴</sup>

پیامبر در آسمان هفتم یک درخت کناری دید که در بالاترین و آخرین نقطه آسمان واقع شده بود و سِدْرَةُ الْمُتَهَيّی نام داشت، یعنی کُنارِ آخرین حد. بهشت در یکسوی این درخت واقع شده بود. او بعدها در مدینه درباره این درخت به یارانش می گفت:

برگهایش پهن بود همانند گوشِ فیل؛ و چون چیزهایی به امر الله آن را دربر گرفت همه به یاقوت و زمرد و اشیائی از آن قبیل تبدیل شدند و چندان زیبا بود که من توانِ توصیفش را ندارم. سراسرش را پروانه های زرین احاطه کرده بودند؛ بر روی هر برگی از برگهایش یک فرشته ای نشسته بود و سبحان الله می گفت؛ سایه اش چنان گسترده بود که در سایه هر شاخه اش صد سوار می توانند جا بگیرند؛ دوتا رودخانه ظاهری و دوتا رودخانه باطنی از زیر تنه اش بیرون می آمدند؛ درباره آنها از جبریل پرسیدم، گفت: «آن دوتا که باطن اند در بهشت اند؛ و آن دوتا که ظاهرند یکی نیل است و دیگری فرات.»<sup>۱۵</sup>

پیامبر بیت المعمور را در آسمان دید که نگهبان دروازه اش ابراهیم بود و روی کرسی ئی نشسته بود. او بعدها برای اصحابش گفت:

۱۴) همان. تفسیر طبری: ۵/۸.

۱۵) تفسیر طبری: ۱۱/۵۱۶-۵۱۸.

بیت المعمور مسجدی است در آسمان که درست بر فراز کعبه قرار گرفته است به گونه‌ئی که اگر فروافتد بر روی بان کعبه فرو خواهد افتاد. هر روز ۷۰ هزار فرشته در آن به نماز می ایستند.

همچنین برای اصحابش تعریف کرد که وقتی بیت المعمور را در آسمان دیده از جبریل درباره‌اش پرسیده و جبریل چنین گفته است:

این ساختمانی است که الله برای فرشتگان ساخته است، و روزی ۷۰ هزار فرشته واردش می شوند و الله را تقدیس و تسبیح می گویند و دیگر به آن بر نمی گردند.<sup>۱۶</sup>

یعنی فرشتگان آسمان چندان پرشمارند که با وجودی که روزی ۷۰ هزار فرشته برای نماز وارد مسجد بیت المعمور می شوند، باز هم هر فرشته در طول عمر دنیا فقط یک بار می تواند وارد بیت المعمور شود.

بامداد روز بعد، پیامبر همینکه بیدار شد داستان این شب روی را برای امّ هانی تعریف کرد. ام هانی گوید:

پیامبر آن شب در خانه من خوابیده بود؛ نماز شب را خواند و خوابید و خوابیدیم. پیش از سپیده دم ما را بیدار کرد، و با او به نماز صبح ایستادیم. آنگاه گفت: «من همان گونه که دیدی نماز شب را اینجا خواندم، پس از آن به بیت المقدس رفتم و در آن نماز خواندم، سپس نماز بامداد را چنانکه می بینی با شما خواندم.» چون خواست از خانه بیرون رود، لای عبایش را گرفتم؛ شکمش مثل کتان سفید مصری ظاهر شد؛ به او گفتم: «یا نبی الله! این را برای مردم باز مگو که باور نخواهند

کرد و تو را آزاده دل خواهند کرد. « پیامبر گفت: «والله که برایشان بازخواهم گفت.»<sup>۱۷</sup>

پیامبر تردید نداشت که آنچه را پس از به خواب رفتنش دیده در بیداری بوده و او در بیداری به اورشلیم و آسمان رفته و بازگشته است. از این رو آن را برای پیروانش بازگفت، و داستانش به گوش قریشی‌ها رسید. قریشی‌ها از این داستان نقل محفل ساختند و به استهزای پیامبر پرداختند؛ و مؤمنین را نیز به خاطر آنکه از او پیروی می‌کنند به ریشخند گرفتند. برای بسیاری از مؤمنین باورکردنی نبود که او شبانه تا فلسطین رفته و پیش از سپیده دم به مکه برگشته باشد. شماری از مؤمنین که نتوانستند این را باور کنند با شنیدن آن از دین برگشتند.<sup>۱۸</sup> شماری نیز او را تصدیق کردند؛ زیرا یقین داشتند که الله بر همه چیز توانا است، و برای الله بردن پیامبرش به یک جای دور دست در یک چشم به هم زدن نیز میسر است تا چه رسد به زمان چند ساعته که پیامبر در آن سفر کرده است. نخستین کس از مؤمنین که داستان اسراء و معراج را قلبا باور کرد ابوبکر بود. او به مؤمنین گفت که رسول الله هر چه می‌گوید عین حقیقت است. برای چندتا از مؤمنینی که در باور کردن این داستان به تردید افتاده بودند نیز ابوبکر استدلال‌هایی آورد و سفر شبانه پیامبر را با بیان قدرت الله توجیه کرد و مؤمنین دودل شده را به قبول آن واداشت.

وحی نیز این سفر شبانه و آسمانی را مورد تأیید قرار داد تا تردیدی که در دل برخی از مؤمنین باقی مانده بود را از میان ببرد. وقتی وحی درباره موضوعی داوری می‌کرد و الله از فراز آسمان گواهی می‌فرستاد، دیگر برای کسی از مؤمنین جای تردید باقی نمی‌ماند، و همه می‌پذیرفتند که باید بدون توجه به عقل و درک خودشان به آن باور داشته باشند. در آیات وحی گفته شد که پیامبر به جایی رسید که آن ذات نیرومند در افق برین در ارتفاعی به فاصله دو کمان (حدود ۴ متر بالای

(۱۷) ابن هشام: ۵۲/۲ - ۵۳. تفسیر طبری: ۴/۸.

(۱۸) تفسیر طبری: ۱۰۱/۸.

سر) در برابر دیدگان او ایستاد و در آنجا به بنده اش چیزهایی را وحی کرد. و تأکید شد این ذات را پیامبر به چشم خویش دید و قلبش به او دروغ نگفته بود؛ و یک بار دیگر هم او را نزد آخرین کُناَر دید؛ درختی که چنان شکوه و جلالی داشت که هر کس به آن می نگرست دیده اش تار می شد؛ ولی پیامبر با چشمان باز به آن نگرست. و در آنجا بود که برخی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید. این آیات چنین بود:

سوگند به ستاره آنگاه که سرایشب شود. یارِ شما گمراه نیست و به بی راهه نیفتاده است و دل بخواهی سخن نمی گوید. این چیزی جز وحی نیست که وحی کرده می شود. «بسیار توانمند» به او یاد داده است [که] دارای نیروی بسیار [است]. درست قرار گرفت در حالی که در افق برین بود. سپس پائین آمد و معلق شد و به فاصله دو کمان یا پائین تر بود. و وحی کرد به بنده اش چیزی را که وحی کرد. آنچه را دید دل دروغ نگفت. آیا بر آنچه او می بیند با او چالش می کنید؟! یک بار دیگر هم او را نزد سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى (کُناَرِ آخرین حد) دید؛ جَنَّةُ الْمَأْوَى (باغ اقامتگاه) نزد آنست، آنگاه که سدره را دربر گرفته بود آنچه دربر می گیرد. نه بینایی لغزید و نه از جا در رفت. برخی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید. آیا شما لات و عَزَّى را دیده اید؟ و دیگر منات را که سوّمی است؟<sup>۱۹</sup>

پیامبر از این سفر آسمانی، نمازهای پنج گانه را برای اصحابش هدیه آورد و مقرر کرد که روزانه پنج نوبت برای برگزاری نماز در کنار او حاضر باشند. تا پیش از آن پیامبر و مؤمنین نماز می خواندند ولی وقت معینی نداشت و بیشتر در همان اوقاتی بود که عموم قریش مکه می خواندند؛ «واجب» هم نبود که همه مجبور باشند بخوانند، ولی البته همه می خواندند هر کس در حدِ همتِ خودش. خود پیامبر هم علاوه بر چاشتگاه و شامگاه، بیشتر در نیمه شبها نماز می خواند. ولی



نمی‌ترسند بلکه بیشتر گردن‌کشی می‌کنند:

آنگاه که به تو گفتیم که پروردگارت مردم را محاصره کرده است [...]؛ و رؤیائی که به تو نشان دادیم جز برای آزمایش مردم قرار نداده بودیم؛ و آن درخت لعنت‌شده در قرآن را [که به تو نشان دادیم] نیز. اینها را می‌ترسانیم، ولی جز سرکشیِ بزرگی بر آنان نمی‌افزاید.<sup>۲۲</sup>

---

(۲۲) سوره اسراء ۱۷/ آیه ۶۰.